

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۳ اردیبهشت ۱۴۰۳

مصادف با: ۱۳ شوال ۱۴۴۵

جلسه: ۳۴

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: آیه ۵۵ و ۵۶ - بخش اول - مطلب چهارم: علت تقاضای رؤیت -

بخش دوم: «فاخذتکم الصاعقة و أنتم تنظرون»

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین

مروری بر مباحث گذشته

در آیه ۵۵ و ۵۶ عرض کردیم بخش‌هایی وجود دارد؛ سخن در بخش اول بود. عرض کردیم بخش اول خودش مشتمل بر چندین مطلب است؛ سه مطلب را تا اینجا بیان کردیم. بخش اول این قسمت از آیه ۵۵ است: «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً». سه مطلبی که گفتیم را ملاحظه فرمودید که یکی مربوط به درخواست و تقاضای عده‌ای بود؛ اینکه زمان این درخواست چه زمانی بود که خدا را ببینند. دوم اینکه درخواست‌کنندگان چه کسانی بودند؛ سوم اینکه وجه اشتراک خطاب چیست؟

مطلب چهارم: علت تقاضای رؤیت

چهارمین مطلب این است که علت تقاضای رؤیت چه بود؟ چرا یهودیان زمان حضرت موسی و بنی‌اسرائیل تقاضای رؤیت خدا را کردند؟ ریشه‌یابی چنین درخواستی مخصوصاً با توجه به اشتراک خطاب و اینکه یهودیان زمان پیامبر(ص) هم مخاطب این آیه بودند، می‌تواند تبیین‌کننده یک راهی در طول زمان الی یوم القيامة باشد؛ یعنی یهودیان آن زمان و بنی‌اسرائیل از چه مشکلی رنج می‌بردند که چنین تقاضایی را کردند؛ همان مشکل را یهودیان زمان پیامبر(ص) داشتند و این در واقع یک هشدار است به انسان‌ها که مراقب باشند این ریشه‌ها و علت‌ها را دریابند که به سرنوشت آنها گرفتار نشوند. بخشی از هدایت همین است، توجه دادن مخاطبان کلام الهی به ریشه‌های انحراف و دوری از راه حق و افتادن در مسیر شیطان.

ملاحظه فرمودید تقاضا در اینجا تقاضای رؤیت بود؛ قبل از این، به مناسبت ذکر شد و در سوره اعراف خواهد آمد که بنی‌اسرائیل یک تقاضای دیگر هم داشتند و آن اینکه خدایی همچون خدای بت‌پرستان برای آنها قرار بدهد تا او را پرستش کنند. در آیه ۱۳۸ سوره اعراف این چنین آمده: «وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ»؛ بعد از اینکه از دریا و رود بزرگ نجات پیدا کردند، به یک قومی برخورد کردند که داشتند بت‌ها را عبادت می‌کردند؛ به موسی گفتند تو هم برای ما خدایی قرار بده مثل خدایی که آنها دارند. اول تقاضا کردند که موسی یک خدا و بت و اله برای آنها قرار بدهد؛ یعنی اینها یک خدایی را دارند می‌بینند و پرستش می‌کنند، ما هم یک خدایی را ببینیم و پرستش کنیم. آن تقاضا در ابتدا بود؛ یعنی اول تقاضای یک خدای دیدنی برای پرستش داشتند. بعد که آن تقاضا عملی نشد، گفتند همان خدایی که تو از او سخن می‌گویی و خود را فرستاده او

می‌دانی، ما او را ببینیم؛ ما تا نبینیم ایمان نمی‌آوریم. علت این تقاضاها چه بود؟

مرحوم شیخ طوسی در تبیان دو عامل و دو جهت را برای این درخواست ذکر کرده است: یکی شک و حیرت و تردید آنها در خداوند؛ دیگری عناد و لجاجت.^۱ عامل اول می‌تواند مربوط به یک طیف باشد و عامل دوم مربوط به طیف دیگر؛ یعنی مشکل بخشی از بنی‌اسرائیل این بود که شک و تردید داشتند. چرا شک و تردید داشتند؟ منشأ شک و تردید آنها معرفت ناقص و سطحی بود؛ مثل بسیاری از انسان‌ها که تنها به اموری اعتقاد پیدا می‌کنند و آن را باور می‌کنند که با حواس پنج‌گانه آن را حس کنند؛ یعنی یا با گوش خودشان بشنوند یا چشم‌شان ببینند یا لمس کنند. به عبارت دیگر با ابزارهای حسی اگر چیزی را دریافت کردند، به آن اعتقاد پیدا می‌کنند اما اگر یک امری فراتر از ابزارهای حسی بود، یا قدرت درک آن را ندارند و نمی‌خواهند بپذیرند و در همه چیز تردید می‌کنند، یا اگر هم فراتر از ابزارهای حسی را بپذیرند، اما از روی عناد و لجاجت آن را انکار می‌کنند. قطعاً یک طیفی اینطور بودند؛ یعنی در مورد خداوند گرفتار شک بودند. حضرت موسی این همه معجزه برای آنها آورده بود، اما چون فراتر از سطح آگاهی‌های مبتنی بر حس و تجربه مادی بود، اینها از این شک و تردید خارج نشدند. بعداً هم که براهین دیگری از سوی حضرت موسی اقامه شد، یا همان‌ها یا طیف دیگری از ابتدا این چنین بودند که از روی لجاجت و عناد، آن را نمی‌پذیرفتند و انکار می‌کردند. پس علت این دو درخواست، یکی از این دو بوده است؛ یا لجاجت بوده یا شک و تردید و حیرت.

این دو عامل (مخصوصاً عامل اول که شاید بسیاری از مردم هنوز هم به آن مبتلا باشند)، زمینه‌ای شد که سامری این مردم را وادار به گوساله‌پرستی کند. وقتی سامری این تقاضاها را دید، یعنی تقاضای خدایی که او را ببینند و اینکه سطح معرفت و آگاهی آنها در چه حد و اندازه‌ای است، از این نقطه ضعف استفاده کرد و گوساله‌ای را ساخت و آن را به عنوان خدایی که آنها می‌توانند بپرستند، به آنها معرفی کرد. بعد گفت: شما به حضرت موسی گفتید «اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ»، این هم اله؛ این خدای شماست؛ آنها بت می‌پرستند، این هم خدای شما و خدای موسی. «فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى».^۲

این دو عامل در یهودیان زمان پیامبر(ص) هم بود؛ یعنی عده‌ای از یهودیان زمان پیامبر(ص) شک و تردید داشتند، با همه معجزاتی که پیامبر(ص) عرضه کرد اما باز تقاضاهایی از این جنس داشتند. عامل دوم هم لجاجت و عناد بود؛ این لجاجت و عناد هم در یهودیان زمان پیامبر(ص) بود.

در روایتی از امام رضا(ع) هم دقیقاً به این مسأله اشاره شده است؛ در روایتی که از قول امام رضا(ع) آمده، می‌فرماید: بنی‌اسرائیل ابتدا به حضرت موسی عرض کردند که ما نمی‌توانیم قبول کنیم که تو فرستاده خدا هستی و با او سخن می‌گویی؛ ما این را نمی‌توانیم باور کنیم؛ صرفاً ادعا کرده‌ای و تنها راه این است که ما هم حرف خدا را بشنویم. این در حقیقت تقاضای سوم است. اول تقاضای یک اله مثل خدای بت‌پرستان؛ دوم، دیدن خدا؛ سوم، شنیدن صدای خدا؛ البته

۱. تفسیر تبیان، ج ۱، ص ۲۵۰.

۲. سوره طه، آیه ۸۸.

ما با تقدم و تأخر این درخواست‌ها کار نداریم. به همین دلیل که حضرت موسی هفتاد نفر از آنها را انتخاب کرد و به همراه خودش به میقات برد؛ آنها با اینکه صدای خداوند را از جهات مختلف شنیدند، باز هم گفتند ما تا خدا را نبینیم به تو ایمان نمی‌آوریم که بعد داستان صاعقه پیش آمد.

بنابراین این شک و تردید و اکتفا به ابزارهای حسی برای معرفت و آگاهی، وجه مشترک یهودیان آن زمان و یهودیان زمان پیامبر(ص) و پس از آن است. بسیاری از مردم از این مشکل رنج می‌برند؛ اگر واقعاً ما بخواهیم فقط به ابزارهای حسی اکتفا کنیم یا خدای نکرده راه عناد و لجاجت را در پیش بگیریم، معلوم است که نمی‌توانیم حقیقت را دریابیم و به کسب معرفت حقیقی بپردازیم؛ این یک راه و مشعل برای بشریت است که خودش را از این دو عامل خلاص کند؛ یعنی هم از شک و تردید خودش را رها کند و هم خدای نکرده لجاجت و عناد را در پیش نگیرد.

بخش دوم: «فَأَخَذْتُمْ الصَّاعِقَةَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ»

بعد از تقاضای رؤیت خداوند و اینکه ما به تو ایمان نمی‌آوریم مگر آنکه خدا را به نحو آشکار ببینیم، می‌فرماید: «فَأَخَذْتُمْ الصَّاعِقَةَ»، صاعقه‌ای شما را اخذ کرد؛ حالا توضیح می‌دهیم که این صاعقه به چه معناست و آیا هم موسی را در برگرفت و هم همراهان او را، و چرا خداوند در برابر چنین تقاضایی پاسخ سخت و مجازات شدید نسبت به آنها اعمال کرد.

در مورد داستان صاعقه چند واژه در قرآن به کار رفته؛ یک بار تعبیر به صاعقه کرده، یک بار تعبیر به رجفه و یک جایی هم تعبیر به تجلی؛ یعنی ما از یک واقعه و یک حادثه، سه تعبیر می‌بینیم. اینجا ملاحظه فرمودید «فأخذتكم الصاعقة» آمده است. در آیه ۱۵۵ سوره اعراف می‌فرماید: «فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ»، رجفه به معنای لرزه است. در مورد خود حضرت موسی که آنجا حضور داشت، تعبیر به تجلی به کار برده است؛ می‌گوید: «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا»^۱. اینها چه فرقی با هم دارند؟ یک جا تعبیر صاعقه به کار برده، یک جا تعبیر به رجفه کرده و یک جا تعبیر به تجلی. آیا نسبت به حضرت موسی یک امر اتفاق افتاد و نسبت به دیگران یک امر دیگر، یا اینکه یک حقیقت بوده ولی برای اینها به دو شکل نمود پیدا کرده است؟ این مطلبی است که باید معلوم شود اصلاً صاعقه یعنی چه؟ اینجا احتمالاتی در مورد صاعقه ذکر شده که باید ببینیم حق کدام است و بعضی مسائل دیگر که ان‌شاءالله به مرور بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمين»

۱. سوره اعراف، آیه ۱۴۳.